



University of Tehran press

Research in Contemporary World Literature

http://jor.ut.ac.ir, Email: pajuhesh@ut.ac.ir

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

A Comparative Reading of the Psychological Manifestation of the Idea of Descent and Destruction in the Poetry of Sayyab and Akhavan-e-Sales Based on the Existentialist Theory of Irvin D. Yalom

Mahboobeh Habibi¹ 0009-0000-1505-6988 Ahmadreza Heidaryan Shahri ^{2✉} 0000-0002-2671-0727
Bahar Seddighi³ 0000-0003-1877-8243

1. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Letters & Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: habibi_mahboobeh@yahoo.com

2. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Letters & Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: heidaryan@um.ac.ir

3. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Letters & Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: seddighi@um.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 05 February 2022

Received in revised form: 01 March 2022

Accepted: 08 March 2022

Published online: Summer 2024

Keywords:

Abjection, Chora, motherhood,

Julia Kristeva, Marguerite

Duras, The lover.

ABSTRACT

According to Irvin D. Yalom's psychological theory, "death anxiety" is one of the most basic existential concerns of humans. Each individual's lifestyle, encounters, and interactions with existence is different depending on how he deals with it. The present study investigates the psychological manifestation of the idea of descent and destruction, as well as its relationship with death anxiety, in the poetry of two Arabic and Persian poets, namely Badr Shaker Al-Sayyab and Mehdi Akhavan-e-Sales, based on Irvin D. Yalom's existentialist theory. Adopting descriptive-analytic methods based on the American school of comparative literature, this paper attempts to fill the current critical gap in the psychological analysis of the poetry of the abovementioned poets by analyzing the motives behind the tendency to die and the defense mechanisms used by these two poets against death anxiety. Influenced by the motive of death consciousness and the existential anxiety accompanying the fear of death, the two poets turn to defense mechanisms. It will be shown that the ideas of descent and destruction make up a considerable portion of their poems.

Cite this article: Habibi, Mahboobeh; Heidaryan Shahri, Ahmadreza & Seddighi, Bahar. "A comparative reading of the psychological manifestation of the idea of descent and destruction in the poetry of Sayyab and the Akhavan sales based on the existentialist theory of Irvin D. Yalom. (Death Anxiety)" *Research in Contemporary World Literature*, 2024, 29 (1), 99-123. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.335242.2249>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.335242.2249>



بازخوانی تطبیقی نمود روانی اندیشه فرود و تباهی در شعر سیاب و اخوان بر اساس نظریه اگزستانسیالیستی اروین د. یالوم.(اضطراب مرگ)

محبوبه حبیبی^۱، احمد رضا حیدریان شهری^۲، بهار صدیقی^۳

۱. گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: habibi_mahbubeh@yahoo.com

۲. گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: heidaryan@um.ac.ir

۳. گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: seddighi@um.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	طبق نظریه روانشناختی اروین دیالوم، «اضطراب مرگ» یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های وجودی انسان است؛ که بسته به چگونگی رویارویی با آن، سبک زندگی و برخورد و تعامل با هستی در فرد متفاوت خواهد بود. در پژوهش حاضر، نمود روانی اندیشه فرود و تباهی و ارتباط آن با اضطراب مرگ، براساس نظریه اگزستانسیالیستی اروین د. یالوم در شعر دو شاعر عربی و فارسی بدرشاگرد سیاب و مهدی اخوان ثالث بررسی شده است؛ نگارندگان کوشیده‌اند تا با کاربست روش توصیفی-تحلیلی و بر بنیاد مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی به تحلیل روانشناسانه، انگیزه‌های گرایش به موضوع مرگ و مکانیزم‌های دفاعی که دو شاعر در برابر اضطراب مرگ به کار گرفته‌اند، بپردازند و به این نتیجه دست یافتند که دو شاعر متأثر از انگیزه مرگ آگاهی و اضطراب وجودی ترس از مرگ به مکانیزم‌های دفاعی روی آوردند و اندیشه‌های فرود و تباهی در اشعارشان فضای بسزایی را به خود اختصاص داده است. به دلیل فقدان پژوهشی در زمینه تطبیق این نظریه بر اشعار سیاب و اخوان طرح این موضوع اهمیت می‌یابد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۲/۱۰	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۷	
تاریخ انتشار: تابستان ۱۴۰۳	
کلیدواژه‌ها:	
نقد روانشناختی، اضطراب وجودی، اضطراب مرگ، مکانیزم دفاعی، اروین د. یالوم، بدرشاگرد سیاب، مهدی اخوان ثالث	

استناد: حبیبی، محبوبه؛ حیدریان شهری، احمد رضا و صدیقی، بهار. "بازخوانی تطبیقی نمود روانی اندیشه فرود و تباهی در شعر سیاب و اخوان بر اساس نظریه اگزستانسیالیستی اروین د. یالوم.(اضطراب مرگ)". *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۱۴۰۳، ۲۹ (۱)، ۹۹-۱۲۳.



DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.335242.2249>

© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱- مقدمه

تحلیل روانشناسانه هنر و به‌ویژه شعر از زمان سقراط و افلاطون مورد توجه اندیشمندان بوده است؛ چرا که از نگاه پیشینیان و روانشناسان منشاء شعر، ناخودآگاه و الهام درونی است. با استفاده از این نگاه می‌توان به احوال روانی و احساسات، اضطراب‌ها و تمایلات سرکوب شده شاعر که تاثیر مستقیمی بر سرایش شعر داشته‌اند، پی برد. ارزش اصلی این روش در این است که کمک می‌کند تا مفاهیم شخصی هنرمند را از تصاویر او کشف کنیم و بتوانیم میان دنیای درونی شاعر و شعر او ارتباطی مستقیم برقرار کنیم. طبق نظریه روانشناسان، خاستگاه هنر، زبان ناهشیار و ناخودآگاه ذهن بشری است که سرچشمه عواطف و امیال سرکوب شده و آرزوهای کام نیافته بشر است، و گاهی این عواطف سرکوب شده به صورت هنر تجلی می‌یابد. بدین جهت آثار هنری بر اساس اصول روانشناسی تحلیل می‌شود. سقراط معتقد بود که شعر از عقل سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه حاصل الهام الهی است افلاطون نیز بر همین باور است که ساحت فرا عقلی بخشی از واقعیت را تشکیل می‌دهد، افزون بر این روان آدمی، خود درای بخش فرا عقلی است که معیارهای خرد را به چالش می‌کشد (صدیقی ۲۵۶). وی همچنین شاعر را در رتبه انبیا و پیش‌گویان قرار می‌دهد (غنیمی هلال ۳۰). عرب‌ها نیز شعر را از وحی جن می‌دانستند و معتقد بودند که جن، شعر را به شاعران الهام می‌کند. در عصر معاصر، فروید^۱ هنر را حاصل نظم و والایش‌گریز به شمار می‌آورد که نه از آگاهی و اندیشه بلکه از ناخودآگاه نشئت می‌گیرد. ارزش بررسی این رابطه زمانی مشخص می‌شود که دریابیم هنر و اسطوره و خرافات و افسانه‌های عامیانه از همین سرکوب‌ها و عقده‌ها سربرمی‌آورند.

عقده روانی از نظر روانشناسان، تاثیری است که احساس سرکوب شده بر ناخودآگاه می‌گذارد؛ و تا زمان برخورد با عاملی خارجی پنهان می‌ماند. بنابراین عقیده از طریق تحلیل تجارب دوران کودکی، روان هنرمند قابل شناسایی و کشف است. این نگرش در شناخت تخیلات ناخودآگاه هنرمند مفید است. از این منظر تاثیر خودپنداره جسمانی (تصویر ذهنی از بدن) دوشاعر را بر جهان‌بینی منفی‌اشان نیز می‌توان تحلیل کرد؛ نگاه منفی دوشاعر مورد بحث نسبت به وضعیت جسمانی خود می‌تواند منشاء ایجاد شاعرانگی در آنها گشته باشد؛ چراکه روانشناسان معتقدند که هنر منشأ والایش است. به اعتقاد فروید، خلاقیت نوعی درمان است که طی آن فرد، خود را از فشار و کشش نوروتیک (روان‌رنجوری) رها می‌کند. به این صورت، هنر عواطف سرکوب شده و تمایلات پنهانی را آشکار و تعارضات حل نشده‌ی ناشی از روان‌نژندی را درمان می‌کند.

با توجه به مقدمه یاد شده وارد بحث اصلی این پژوهش که تحلیل اگریستانسیالیستی اشعار سیاب و اخوان است می‌شویم. پایه‌های اصلی نظریه روان‌درمانی اگریستانسیال را، چهار اضطراب مرگ،

¹ Sigmund Freud

آزادی، تنهایی و پوچی یا بی‌معنایی تشکیل می‌دهد که ما در اینجا قصد داریم به تحلیل تاثیر اضطراب مرگ به‌عنوان مهمترین اضطراب وجودی بر اشعار و اندیشه دو شاعر مورد نظر پردازیم. در واقع یالوم^۱ اضطراب آزادی و بی‌معنایی و تنهایی را همان مواجه شدن غیرمستقیم با مرگ می‌داند؛ به همین دلیل هم در کتاب هفتصد صفحه‌ای روان‌درمانی اگزیزتانسیال خود، که برجسته‌ترین منبع به کاررفته در این پژوهش است، نیمی را به مرگ و نیم دیگر را به سه اضطراب دیگر اختصاص داده است.

در حوزه‌ی بررسی و تحلیل سروده‌های فارسی و عربی و تطبیق شعر بر مبنای نظریات روانشناختی چند پژوهش انجام شده است که از آن جمله می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد. مقاله‌ی «بررسی تصاویر آپوکالپتیک در شعر خلیل حاوی در پرتو تصاویر آپوکالپتیک کتاب مقدس» حیدریان شهری، صدیقی و یوسفی، مقاله‌ی «بازخوانی تطبیقی نماد آتش در شعر معاصر عربی و فارسی (رویکرد روانشناختی به سروده‌های مهدی اخوان ثالث و عبدالوهاب البیاتی)» حیدریان شهری و غزنوی، مقاله‌ی «بررسی نمود اگزیزتانسیالیسم در شعر خلیل حاوی» کلثوم صدیقی و حسین ناظری، مقاله‌ی «بررسی کهن‌الگوی «آنیما» و «تولد دوباره» در ذهن و زبان خلیل حاوی» صدیقی و طالب‌زاده، مقاله‌ی «تحلیل قصیده سفر ایوب بدر شاکرالیسیاب بر اساس مکتب معنادرمانی فرانکل» نوشته‌ی قاسم مختاری و مطهره فرجی و مقاله‌ی «بررسی و تطبیق کهن‌الگوی آنیما در شعر بدرشاکرالیسیاب و قیصر امین پور» نوشته عباس گنجعلی. اما تاکنون پژوهشی با رویکردی تطبیقی موضوع اضطراب وجودی مرگ را در شعر سیاب و اخوان مورد بررسی قرار نداده است. لذا مقاله حاضر به روش تحلیلی-توصیفی با رویکرد تطبیقی، تاثیر اضطراب مرگ را در ایجاد اندیشه فرود و تباهی در شعر سیاب و اخوان بر اساس نظریه اگزیزتانسیالیستی اروین د. یالوم بررسی می‌کند.

۲- بحث و بررسی

۱. روان‌درمانی اگزیزتانسیال

روان‌درمانی اگزیزتانسیال (وجودی) از انواع روان‌درمانی پویایی است؛ وضعیت وجودی بر تعارضی تاکید می‌کند که در رویارویی شخص با مفروضات وجود یعنی ویژگی‌های ذاتی مشخصی که بخشی جدانشدنی از وجود انسان در جهان‌اند، ادامه می‌یابد. اگر عمیقاً به «موقعیت‌مان» در جهان، وجودمان، محدودیت‌هایمان و امکاناتمان بیندیشیم، اگر به سطحی برسیم که زیر تمام سطوح دیگر است، با مفروضات وجود روبه‌رو می‌شویم. ساختار عمیقی که می‌توان آن را دغدغه‌های نهایی نامید. اروین د. یالوم در نظریه خود به چهار دغدغه نهایی می‌پردازد: مرگ، آزادی، انزوا و بی‌معنایی. رویارویی شخص

¹ Irvin D. Yalom

با هر کدام از این واقعیت‌های زندگی محتوای تعارض پویای وجودی را ایجاد می‌کند (یالوم، یالوم خوانان ۲۱۴-۲۱۰).

۱-۱. مرگ در اندیشه اگزیزستانسیالیسم

آشکارترین دغدغه‌ی نهایی مرگ است. ما الان وجود داریم ولی روزی می‌رسد که وجود نخواهیم داشت (۲۱۷). تاریخ فلسفه وجودی در مراحل اصلی خود، تفسیری از تجربه‌ی انسان از مرگ است. تصور انسانی که مطرح می‌شود این است که بشر مخلوقی محصور در حصار زمان است. یالوم در آثار خود اشاره‌هایی دقیق و در خور تأملی درباره مرگ مطرح می‌کند: مرگ خواهد آمد و گریزی از آن نیست. حقیقت هولناکی ست و ما با وحشت مرگ به آن پاسخ می‌دهیم. به قول اسپینوزا «همه چیز در تقلا ی بقا و زنده ماندن است و تعارض اگزیزستانسیال، تنشی است که میان آگاهی از اجتناب ناپذیری مرگ و آرزوی ادامه زندگی وجود دارد» (یالوم، روان‌درمانی اگزیزستانسیال ۱۴۷) و «از آشکارترین حقایق زندگی یکی این است که همه چیز رو به نابودی است، و دیگر اینکه ما از محو شدن و نابودی درهراسیم اما به رغم رویارویی با نابودی و ترس باید زندگی کنیم» (۱۴۸).

۱-۲. اضطراب آزادی

دغدغه‌ی نهایی دیگر وجودی، دست نیافتنی‌ترین آنها یعنی آزادی است. به‌طور کلی ما آزادی را مفهومی کاملاً مثبت تلقی می‌کنیم. ولی اگر از منظر اساس نهایی به آزادی نگاه کنیم، آن‌گاه با ترس گره می‌خورد. «آزادی» در معنای وجودی به غیاب ساختار خارجی بازمی‌گردد. در این معنی آزادی مستلزم نوعی ترس است: آزادی یعنی ما هیچ تکیه‌گاهی نداریم (یالوم، یالوم خوانان ۲۱۵).

۱-۳. اضطراب تنهایی

سومین نگرانی نهایی انزواست - نه انزوای میان‌فردی که همراه بی‌کسی است یا نه انزوای فرافردی - بلکه انزوایی بنیادی که اساس هر نوع انزوایی است. هر قدر هم که به هم نزدیک شویم، باز هم شکافی وصل نشدنی میانمان وجود دارد. هر کدام از ما به تنهایی به دنیا آمده‌ایم و به تنهایی هم از آن خواهیم رفت. بنابراین، تعارض وجودی تنش میان آگاهی ما از تنهایی مطلقمان و آرزوی ما به تماس داشتن و محافظت شدن است (۲۱۶). اغتراب روحی و اجتماعی نیز که به معنای احساس فرد به جدایی از بخش‌هایی از جامعه است (بروآسی و دیگران، برونداد شعری نشأت‌گرفته از اندوه و غربت در اشعار «عبدالله پیشیو» و «معروف رصافی» ۱۴۹) می‌تواند به این اضطراب دامن زند.

۱-۴. اضطراب پوچی

چهارمین دغدغه یا مفروض وجود، بی‌معنایی است. اگر باید بمیریم، اگر خودمان جهان‌مان را می‌سازیم، اگر هر کدام از ما در جهانی متفاوت تنها هستیم، پس زندگی چه معنایی دارد؟ چرا زندگی

می‌کنیم؟ چطور باید زندگی کنیم؟ اگر طرح از پیش تأیید شده‌ای وجود ندارد، هر کدام از ما باید معنای خودمان را به زندگی بدهیم. این تعارض پویای وجودی ریشه در انسانی دارد که به دنبال معنی است و به دنیایی پرت شده است که هیچ معنایی ندارد (یالوم، یالوم خوانان ۲۱۶).

نحوه رویارویی با اضطراب‌ها و دغدغه‌های وجودی، در خصوص پذیرش یا انکار آنها، در رویکرد ما به زندگی و معنای آن تاثیر غیرمستقیم می‌گذارد. اضطراب مرگ یکی از مهمترین و فراگیرترین اضطراب‌های وجودی است که سه اضطراب دیگر را نیز به نحوی در خود جای می‌دهد؛ به همین دلیل، جستار حاضر به بررسی این اضطراب پرداخته است.

۲. بازخوانی تطبیقی نمود اضطراب مرگ در شعر سیاب و اخوان

سیاب و اخوان همچون دیگر شاعران درگیر مرگ بوده و تجربیات و احساسشان در این باره را از طریق اشعارشان انتقال داده‌اند. زندگی سیاب سراسر درد و رنج بوده است، او با توصیف مرگ در واقع رکود و ایستایی زمان و بی حاصلی زندگی را توصیف می‌کند (حبیبی و حیدریان شهری ۱۰۴)؛ زیرا وی در مراحل اولیه زندگی‌اش مرگ نزدیکترین و عزیزترین افراد زندگی‌اش یعنی مادر و مادر بزرگش را تجربه می‌کند؛ بنابراین تصویری بسیار دردناک از مرگ در ذهنش شکل می‌گیرد و از همان ابتدای زندگی، مرگ را همراه خود می‌بیند. (علی ۱۶۹). اما در دهه شصت که به طور جدی با بیماری و ضعف نیروی بدنی روبرو می‌شود مرگ را از هر زمانی به خود نزدیک‌تر می‌بیند و به همین نسبت اضطراب مرگ در او تشدید می‌شود. سروده‌های سیاب در مفهوم کلی، مجموع‌های از آواهای القاگری هستند که تصویری روشن از دوران زندگانی، وضعیت خانوادگی، حالت‌های عاطفی و شرایط جسمانی شاعر پیش روی مخاطب، پدیدار می‌سازد (پارسایی و حیدریان شهری ۱۱۴). باید گفت علی رغم ضعفی که در شعر شاعران رومانتیسم عراق به وجود آمده بود، قدرت ادراک واقعی از وضعیت انسانی را در شعر شاعری مثل سیاب می‌بینیم که با نیروی ایمان و قدرت رویارویی با شر و بدی‌های جامعه مجهز بود (الجیوسی ۴۹۶). غربت‌گزینی نیز که یکی از عوامل برآمده از شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روانی جامعه است روح انسان معاصر را به سوی انزوا سوق می‌دهد. (برواسی و دیگران، برون‌داد شعری نشأت‌گرفته از اندوه و غربت در اشعار «عبدالله پشیو» و «معروف رصافی» ۳۳۳)، در این دوران شکست‌های سیاسی پیاپی چنان روح ناامیدی و مرگ را در زندگی مردم عراق دمیده بود که در قصیده «الاسلحه‌ی و الاطفال» حتی صدای شرشر آب و گنجشک برای سیاب معنای نشاط و سرزندگی خود را از دست داده و دعوت‌گر مرگ و نیستی شدند:

«عصافیر؟ أم صبیبهی تمرح؟/ أم الماء من صخره‌ی ینضح/و لکن علی جثه‌ی دامیه‌ی/و قَبْره‌ی تصدح علی خربه‌ی بالیه‌ی» (سیاب، *الاعمال الشعریه الکامله* ۱۸۸) (صدای گنجشک هاست؟/یا شادی کودکان؟/یا صدای چکیدن آب از میان صخره سنگی؟/اما بر روی اجساد خونین/و پرنده‌ای بر خرابه‌های ویران ناله سر می‌دهد).

اخوان نیز شرایطی مشابه همین اوضاع را در ایران بین سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۶۹ تجربه می‌کرد. او زندگی‌ای ساده داشت، به خصوص که در سال ۱۳۶۰ از اشتغال به هرگونه شغل دولتی محروم شد. نداشتن شغل، محرومیتش از پرداختن به کارهای دولتی و نبود هیچگونه تأمین و رفاه نسبی، حال و آینده را برای او تلخ می‌ساخت. او در قصیده «چاره» از بین رفتن امید و شادی را با نزدیکی مرگ برابر می‌داند و به دلیل تلخی ایام، مرگ را مسلط بر زندگی می‌داند:

«شادی نماند و شور نماند و هوس نماند/سهل است این سخن که مجال نفس نماند/.../کوکو، کجاست؟ قمری مست سرودخوان؟/جز مستی استخوان و پر اندر قفس نماند/.../تا مرگ -این حقیقت بی‌رحم- بس نماند» (اخوان ثالث، *آخر شاهنامه* ۹۶).

احساس شکست در برابر بهبود اوضاع و ناتوانی در تغییر شرایط باعث می‌شود که سیاب و اخوان تصویری نامطلوب از زندگی و هستی ارائه دهند.

۳.۴. خاستگاه مرگ اندیشی در ذهن و زبان سیاب و اخوان

۳-۱. مرگ عزیزان

۳-۱-۱. واکای تاثیر مرگ عزیزان در ایجاد مرگ‌اندیشی در ذهن و زبان سیاب

اندوه شدید ناشی از فقدان یک عزیز، مخصوصاً والدین، نوعی نمود و جلوه ترس از مرگ است. در عمق ماتم فقدان دیگری، این پیام نهفته است که «اگر مادر، پدر، فرزند، دوست، همسر تو می‌میرد، پس تو هم خواهی مرد.» (می ۹۳) «اندوه حاصل از اضطراب جدایی، پیش از آنکه ناشی از حس مالکیت حاسدانه نسبت به ابژه‌ی محبوب از دست رفته باشد، حاصل وحشت از دست دادن زندگی خویش است» (۱۵۸). سیاب، مرگ بسیاری از نزدیکان خود را تجربه کرده بود چون مرگ مادر، که فقدان مادر در زندگی شاعر «در دوران کودکی از یک سو اندیشه‌ی مرگ آگاهی را در ذهن او نهادینه ساخت و از سوی دیگر او را به سمت نوعی جهت‌گیری تقابلی در برابر مرگ رهنمون ساخت تا الگوی تکاملی رستاخیز و آرمان زندگی دوباره را پیوسته در پیوندی ناگسستنی با نابودی و مرگ در سروده‌های خویش مطرح سازد.» (حیدریان شهری ۶۴) در واقع از از جریان تجربه مرگ دیگران، ابعاد تجربه مرگ در ذهن و شعرش واضح‌تر می‌شود و احساس غریزی ترس از مرگ را با ظرافت تمام بیان می‌کند، به گونه‌ای که گویا بر خودش مرثیه می‌خواند و در واقع بخش زیادی از احساسی که در او

نسبت به مرگ دیگری شکل گرفته، احساسش نسبت به تجربه مرگ و از دست رفتن خودش است در قصیده «سجین» درحالی که در بستر بیماری است یاد پدرش به او یاد آوری می‌کند که او نیز خواهد مرد:

«ذراعاً أبی تُلقیان الظلال/ علی روحی المستهام الغریب/ ذراعاً أبی و السراج الحزین/ یطاردنی فی ارتعاش رتیب.../ فأبصرْتُ ظلین لی فی الجدار/ أو استوقفتنی ذراعاً أبی» (سیاب، الأعمال الشعریه الکامله ۳۲۹) (آغوش پدرم سایه می‌اندازد/ بر روح سرگردان و غریب من/ آغوش پدرم و چراغ غمگین/ در تکانه و لرزشی یکنواخت تعقیبم می‌کنند.../ بنابراین دو سایه برای خود بر دیوار دیدم/ یا بازوهای پدرم جلوی من را گرفت).

یالوم اندیشه مرگ و نیستی را یکی از عوامل اصلی اضطراب آدمی می‌داند: «اضطراب از آگاهی زیاد ما نسبت به اینکه در زمان نامعلومی باید بمیریم ناشی می‌شود: هستی مستلزم نیستی است. وقتی ما صادق باشیم، از این واقعیت نیز آگاهییم که افراد بسیار عزیز ما در هر لحظه ممکن است بمیرند و بدین ترتیب، نه تنها به وجود خود بلکه به قسمتی از هستی ما که عمیقاً با آنها پیوند خورده است پایان دهند» (یالوم، روان‌درمانی اگزیزتانسیال ۱۴۷). سیاب مادر خود را در سن چهارسالگی از دست داد، مرگ مادر در این سنین باعث شد همیشه تصویری از مرگ در نظر او مجسم شود. در آن سن هنوز معنای مرگ را نمی‌فهمید اما اندوه سنگینی را احساس می‌کرد، به گونه‌ای که شب‌ها از خواب بیدار می‌شد و سراغ مادرش را می‌گرفت. اطرافیان برای دلداری به او می‌گفتند: چند روز دیگر مادرت باز خواهد گشت (بلاطه ۲۳) و سیاب بر این باور بود که مادرش از او می‌خواهد که به وطن و دیار خود و نزد مادرش بازگردد، جایی که سال‌هاست از آن دور شده و اکنون وقت آن فرا رسیده است که به آغوش مادرش و اصل خود برگردد. در قصیده «فی لیالی الخریف» از زبان مادرش فریاد می‌زند که به زودی بدر به سرزمین مرگ خواهد آمد:

«فی لیالی الخریف الطوال/ آه لو تعلمین/ کیف یطفی علی الأسی والملال؟!/ فی ضلوعی ظلام القبور السجین/ فی ضلوعی یصبح الردی/ بالتراب الذی کان أمی: غدا/ سوف یأتی فلا تقلقی بالنجیب/ عالم الموت حیث السکون الرهیب! (سیاب، الأعمال الشعریه الکامله ۱۸۷) (در شب‌های طولانی پاییز، آه کاش می‌دانستی که چگونه اندوه و دلتنگی بر من طغیان می‌کند/ در گور وجودم تاریکی لانه کرده است/ درونم پر از تاریکی است/ در میان دنده‌هایم مرگ بر خاکی که مادرم در آن بود فریاد می‌زند: فردا خواهد آمد/ پس با ناله و زاری دنیای مرگ، این دنیای سکوت وحشتناک را پریشان مکن).

در نظر سیاب هر لحظه مرگ او را یاد می‌کند، بنابراین ناچار است که در برابر اندوه مرگ تسلیم شود و این تنها نقشه‌ای است که زمان حال را به دیروز پیوند می‌دهد؛ دیروزی که عشق دوران کودکی‌اش و فیکه زنده بود و در کنار او غم و اندوهی نداشت. بدر می‌خواست که در گذشته‌اش زندگی کند و گمان می‌کرد مادامی که به و فیکه فکر کند نمی‌میرد:

«شفاهک عندی ألدّ الشفاه/و ماضیک من حاضری أجمل/.../ ففی خاطری منه ظلّ مدید/و فی حاضری منه مستقبل» (۲۱۰) (لب‌های تو برای من لذیذترین لب‌هاست/و گذشته تو زیباتر از حال من/.../در ذهن من سایه بلندی از آن حضور دارد/ و در حال من آینده‌ای از آن است).
سیاب با چنگ زدن به این خاطره تلاش دارد خود را از چنگال‌های مرگ که در وجودش فرورفته رها کند و آرزو می‌کند که کاش دریچه‌ای کوچک به سمت او راه داشت و این دریچه جز مرگ نمی‌تواند باشد:

«و لو کان ما بیننا محض باب/الألقیتُ نفسی لیدیک/و حدقت فی ناظریک/هو الموت و العالم الأسفل/هو المستحیل الذی یذهل/تمثلت عینیک یا حفرتین/تطلان سخرای علی العالم/علی ضفه‌ی الموت بوابتین/تلوحان للقادم/و شباکک الأزرق/علی ظلمه‌ی مطبق/تبدی کحبل یشد الحیاه‌ی/إلی الموت کیلا تموت» (۲۱۳) (ای کاش میان ما فقط یک دریچه بود/خودم را به آغوش تو می‌رسانم/ و به چشمانت خیره می‌شدم/اما این مرگ است و جهان فرودین / این محال است که مبهوت می‌کند / چشمانت را تصور کردم مثل دو حفره بودند / که با تمسخر به دنیا می‌نگرند/ بر لبه مرگ دو دروازه است/ که به سوی آینده می‌نگرند/ و پنجره آبی تو در تاریکی مطلق / مانند طنابی ظاهر می‌شود که زندگی را به مرگ متصل می‌کند / که مبادا بمیری).

سیاب با مرور خاطرات عزیزان از دست رفته‌اش در میان گذشته دنبال چیزی می‌گردد که به او کمک کند ولی فضای ترس و نگرانی از نیستی، گذشته را با درد پیوند می‌دهد و با یادآوری مرگ مادر، مادر بزرگ و و فیکه باور یقینی مبنی بر مرگ حتمی خودش بر او مستولی می‌گردد.

۳-۱-۲. واکاوی تاثیر مرگ عزیزان در ایجاد مرگ‌اندیشی در ذهن و زبان اخوان

همانطور که ذکر شد و طبق نظر یالوم «مرگ دیگری، هریک از ما را به طرزی بی‌پرده و گزنده، با مرگ خویش روبه‌رو می‌کند (یالوم، روان‌درمانی اگزستانسیال ۱۶۱). مرگ پدر برای اخوان بسیار سنگین بود و بی‌گمان در این تجربه تلخ اخوان به مرگ خود نیز اندیشیده است. در قصیده «برمزار پدرم» بر زندگی نزیسته پدرش افسوس می‌خورد، اما مرگ را حقیقت زندگی می‌داند که باید آن را پذیرفت و این‌گونه خود را تسلی می‌دهد:

«افسوس که ناگه ای پدر رفتی/رفتی و به خاک تیره خوابیدی/بس رنج کشیدی ای پدر در عمر/بس پست و بلند زندگی دیدی/محروم و غریب‌وار و پژمرده...» (اخوان ثالث، *از این اوستا* ۶۷). او همچنین شش سال و اندی پس از درگذشت پدرش شعری به نام خفتگان سروده است که نشان از آن دارد که با گذشت سالیان طولانی همچنان مرگ پدر باعث ایجاد اضطراب و مرگ‌آگاهی در ذهن او شده بود

«همین شش سال و اندی پیش/که پدرم آزاد از تشویش، بر این خفتگان می‌هشت گام خویشت/یاد از او کردم که اینک سرکشیده زیر بال خاک و خاموشی،/پرده بسته بر حدیثش عنکبوت پیر و بی‌رحم فراموشی،/لاجرم زی شهر بندِ رازهای تیره هستی» (اخوان ثالث، *آخر شاهنامه* ۷۱). گویی ذهن اخوان ثالث، همیشه پُر بوده از یادبودهای پدر، هوای خانه پُر بوده از بوی پدر و آهنگ کلام پدر، موسیقی فضای خانه بوده، او که رفت، تنها میراثی بر جای می‌ماند و لاجرم خود نیز باید این راه را طی کند:

«پوستینی کهنه دارم من/یادگاری ژنده پیر از روزگارانی غبارآلود./سالخوردی جاودان مانند،/مانده میراث از نیاکانم مرا این روزگار آلود» (۴۳).

یکی از انگیزه‌های اخوان برای گرایش به مرگ ارتباطی است که مرگ میان او و گذشته‌ی روشش برقرار می‌کند و در نظرش تنها راه ارتباط او با کسانی که از دست داده است فقط مرگ است. از جمله این کسان لاله دختر محبوب مهدی است که در سنین جوانی از دنیا رفت. مرگ فرزند یکی از سخت‌ترین تجربه‌هایی است که ممکن است برای هرکسی اتفاق بیفتد و می‌تواند مهمترین عامل ایجاد ناامیدی و افسردگی در شخص باشد. مرگ لاله دختر بزرگ اخوان تاثیر زیادی در روح و روان اخوان گذاشت و ضربه سختی به روح او وارد کرد به‌طور کلی، اندیشه‌ی مرگ و تباهی، به خصوص وقتی که اخوان عزیزی را از دست می‌داد و موجب ناامیدی و یأس اخوان می‌شد به خوبی در اشعارش مشاهده می‌شود. وی در سوگ دخترش لاله می‌سراید:

«ای لاله‌ی من.../دیگر سیاهم من سیاهم/دیگر سپیدم من سپیدم/وز هرچه بود و هست و خواهد بود دیگر/بیزارم و بیزارم و نومیدم و نومیدم/هرچند می‌خوانند(امید) م.../بس سخت و پولادین عروسک‌ها شکستم/و کنون دگر سرگشته و ولگرد و تنها/چون کولی‌ی دیوانه هستم...» (اخوان ثالث، *ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم* ۹۵).

یکی از مهم‌ترین دلایل اندوه سیاب و اخوان و تاریک‌اندیشی آنها، حقیقتی است که مدام با آن مواجه می‌شوند و آن اینکه مرگ مدام در کمین زندگی است که البته این تاریک‌اندیشی و اضطراب

مرگ در سیاب بیش از اخوان است به دلیل اینکه سیاب در سنین جوانی عمر خود با بیماری وضعف و فقر روبرو شد و از فرارسیدن مرگ در این سنین واهمه داشت و براین باور بود که هر مرگی او را به مرگ خودش نزدیک می‌کند و هر خاطره‌ای جزئی از گذشته ایست که آن را زندگی کرده، بنابراین طبیعت اندوهش از مرگ، بازتاب نگرانی‌اش است که او را به یأس و تسلیم وامی‌دارد، اما نگاه اخوان در مقایسه با این نگاه سیاب در رابطه با مرگ بصورت افراطی بدبینانه نیست، هرچند که اندکی از سطح واقعیت می‌گذرد.

۳-۲. نارضایتی از زندگی و گرایش به مرگ

۳-۲-۱. واکاوی تاثیر نارضایتی سیاب از زندگی و گرایش او به مرگ

نارضایتی از زمان حال سبب می‌شود که فرد به رؤیا پناه ببرد و در خیال سیر کند و یاد گذشته و یاد خاطرات آن را در ذهن تداعی کند تا با این کار لحظاتی از زمان دردناک کنونی رها شود. یاد خاطرات گذشته چه تلخ یا شیرین باعث می‌شود غمی انسان را فراگیرد. فقر، گرسنگی و محرومیت که از پدیده‌های رایج زندگی اجتماعی عربی بعد از جنگ جهانی بوده است حس بدبینی را در روح سیاب تقویت کرد و باعث شد او با نگاهی آمیخته با نگرانی و هراس به جهان بنگرد؛ به علاوه نابسامانی زندگی شخصی‌اش در مبارزه‌های سیاسی و فرار و آوارگی حاصل از آن، اضطراب‌های خاص دوران جوانی و حال و هوای شعر رماتیک از عواملی هستند که در پرورش روح سنت شکن او مؤثر بودند و باعث شدند که او موضوع مرگ را در راس تخیلات خود قرار دهد (رجایی ۱۰۲): «واحسرتا! کذا موت؟ کما یحف ندى الصباح؟/ ما کاد یلمع بین أفواف الزنابق و الأقالی (سیاب، الأعمال الشعریه الکامله ۸۹) (افسوس! اینگونه خواهم مرد؟ همانطور که شبنم صبحگاهی خشک می‌شود؟/ دیگر میان گل‌های زنبق و داوودی نخواهد درخشید).

مفهوم مرگ برای سیاب ابتدا در مرگ خودش یا مادرش خلاصه می‌شد اما بعد از اینکه به حزب کمونیست پیوست مرگ را عموماً در مرگ دیگران مشاهده می‌کرد. او در این مرحله از تسلیم در برابر مرگ خودداری می‌کرد و به رستاخیز و جاودانگی بعد از مرگ ایمان داشت؛ اما در مرحله آخر زندگی‌اش به خاطر بیماری، اشعارش بیشتر از هر دوره دیگر بوی مرگ می‌داد و دیگر هیچ امیدی به نجات نداشت. در قصیده تموز جیکور می‌گوید:

«هیها، أتولدُ جیکور؟.../ لا شیء سوی العدم/ الموت هو الموت الباقی» (سیاب، الأعمال الشعریه الکامله ۱۲۲) (بعید است، آیا جیکور متولد می‌شود؟/ هیچ چیز جز نابودی نیست/ مرگ همان مرگ پایدار است).

سیاب در قصیده مدینه‌ی بلا مطر نیز به بی‌ثمری و بی‌حاصلی زندگی اشاره می‌کند و می‌گوید:

«مرت الأعوام.../.... بلا ثمّر كأن نخيلنا الجرداء أنصاب أقمناها/لندبل تحتها و نموت» (۱۶۶) (سالها سپری شد.../برگ و باری نداریم. گویی نخل‌های بی بارو بر ما چوب‌هایی هستند که ما آن را برافراشتیم تا در زیر آنها پژمرده شویم و بمیریم.)

نامه‌هایی که سیاب در شرایط مختلف برای دوستانش از جمله خالد فرستاده است به خوبی گویای وضعیت غم‌انگیزی است که سیاب در آن به سر می‌برد: در نامه‌هایش که برای اشخاص مختلف نوشته است می‌گوید:

«چه شب‌ها که در عمق آن به خود وعده دادم که نغمه‌ی یأس و نومیدی را در اشعارم خاموش کنم و تصویر مرگ را از اشعارم بزدايم تا هيچ گوشي اين صداها را نشنود و هيچ چشمی چنین خطی را نبیند. اما دریغا که شکست خوردم و ناامید گشتم و خود را وقف درد و بدبختی و یأس و فنا کردم.....چه نادان است کسی که مرا به این دلیل که نام مجموعه‌ی شعریم را «ازهار زابله» گذاشتم ملامت کند. کاش او با من بود تا می‌دید تمام هستی؛ زمین و آسمان، خاک و آب، صخره و هوا، شکوفه‌های پژمرده‌اند. پژمرده‌اند در چشمان تکیده و جان سرد و خشک من» (سیاب، *تالیفات نثری سیاب*، ۷۰).

این نامه‌ها و بیشتر اشعار سیاب نشان می‌دهد که به جهت نابسامانی اوضاع زندگی خودش و هموطنانش، مرگ، یکی از بیشترین موضوعاتی بوده است که ذهن او را به خود مشغول کرده بود و به ظن خودش این حجم مرگ‌اندیشی و اندوهگینی فقدان عاطفه و محبتی بود که او به آن نیاز داشت: «در طول این آشفتنگی فکری به مرگ می‌اندیشم و از او می‌خواهم که...داد مرا بگیرد... دریغا دریغ از عاطفه! در طول زندگی ام از چشمه سار گل آلودش و یا نهرهای زلالش جام‌هایم را سرشار می‌ساختم» (۷۱).

از سیاب سوال شد: چرا شاعر برای مرگ غزل سرایی می‌کند؟ پاسخ داد: چون شرایط زندگی شاعر مناسب نیست و او تصور می‌کند که سعادت در مرگ خواهد بود (۵۰).

بیماری و فقر از جمله مسایلی است که تاثیر زیادی در بروز اضطراب مرگ دارند و سیاب این دو را عمیقا در زندگی تجربه کرده است، و همین مساله در واضح کردن دیدگاهش نسبت به مرگ تاثیر زیادی داشته است. در ابیات قصیده «الوصیه» سیاب از ترس و وحشت خود سخن می‌گوید: بیماری، درد، اندوه و تنهایی و ترس از مرگی خزنده که جرعه جرعه جاننش را می‌مکد:

«من مَرَضِي/من السرير الابيض/من حلمي الذي يمد لي طريق المقبره/أكتبها وصيه لزوجتي المنتظره/ لو أن عوليس و قد عاد الي دياره/إقبالُ يا زوجتي الحبيبه/لاتعذليني ما المنايي

بیدی (سیاب، *الاعمال الشعریه الکامله* ۲۸۷) (از بیماری ام/از تخت سفید بیمارستان/از رویایم که من را به سمت گور هدایت می کند/وصیتنامه ای برای همسر منتظرم می نویسم/کاش اودیسه به دیار خود باز می گشت/ همسر محبوبم اقبال! /سرزنشم مکن که مرگ به دست من نیست).

همان گونه که قبل از این نیز اشاره شد، مرگ واقعیتی است که میزان هراس از آن بستگی به طرز فکر افراد دارد. مرگ و یاد آن، یکی از دغدغه های همیشگی سیاب بود که بیماری و فقر و اوضاع نابسامان جامعه و نیز گرایش او به مکتب رمانتیسیم به آن دامن می زد.

۳-۲-۲. واکاوی تاثیر نارضایتی اخوان از زندگی و گرایش او به مرگ

یکی از دلایلی که مرگ برای برخی ترسناک و اضطراب آور است درحقیقت، زندگی نزیسته ایست که شخص آن را به خود بدهکار است؛ بدین معنا که برخی محدودیت ها و فرافکنی ها باعث شده فرد آن گونه که می خواهد و دوست دارد زندگی نکند و از تجربه کردن امور دوست داشتنی خود را محروم کند چنین اشخاصی نه تنها مرگ برایشان خوفناک است بلکه زندگی نیز روی زیبای خود را به آنها نشان نداده است. اخوان از زندگی بهره چندانی نبرده است به خصوص که به باورش آنچه شایسته آن بود را دریافت نکرده است. به همین جهت در توصیف زندگی از واژه های دل آزار استفاده می کند. اخوان در قصیده زندگی، زندگی را به خطی گندیده تشبیه می کند که از سینه بیماری بر زمین افتاده است:

«این غم آور وحشت منفور را خیام پرسیده ست/وز محیط فضل و شمع خلوت اصحاب هم هرگز/هیچ جز بیهوده نشنیده ست/کس نداند کی فتاده بر زمین این خلط گندیده/وز کدامین سینه بیمار» (اخوان ثالث، *از/ین/اوستا* ۲۸)

زمانی که زندگی برای وی چنین تاریک و ترس آور است مرگ نیز چنین خواهد بود:

«من می پرسم/این بیهوده ای تاریک ترس آور/چیست؟» (۴۲)

اینها همه توصیفگر رنجی است که اخوان از بی رحمی روزگار می کشد و راهی جز تحمل و خندیدن به آن ندارد:

«نمی دانم چرا شاید برای آنکه دنیا/کشنده ست/دد است/درنده ست/بد است/زنده است/و بیش از

این همه اسباب خنده است» (۴۳)

اخوان همچون سیاب نسبت به سرزمین اش تعصب خاصی دارد و غم امت را می خورد و می گوید:

«آدمی مثل من به سرزمین اش تعصب و عشق دارد، تأمل و قریحه ای اجتماعی دارد، من بدون اینکه پیغمبر باشم، غم امت را می خورم.... وقتی می بینم ملت ما و جامعه ی ما با این همه ثروت و غنای طبیعی و موجبات رشد و زندگی آزاد و عالی و انسانی، این چنین بیمار و گرسنه و فرومانده و سیه روز

و تبه روزگار است و خوب و روشن می‌دانم و می‌بینم به چه علت‌هایی چنین است مسلماً آرام و ساکت نمی‌توانم بمانم» (کاخی ۱۴۵).

در قصیده «مستی» گزارش کاملی از شرایط بد زندگی و تلخی روزگارش ارائه می‌دهد که موجبات ناامیدی و تلخکامی او شده و اندیشه مرگ را در ذهن او ایجاد کرده است:

«جهان آلوده و کشور پریشان/حریفان غرقه در اعماق پستی/بدیها را اگر گفتی، نگفتی/حقایق را اگر جُستی، نجستی/دل پر آرزوی و جیب خالی/شکست عشق و تقوا و درستی،/فراق خویش و قوم و شهر غربت/حبیب بی وفا و تنگدستی/حقایق تلخ و هستی رنج و دل خون/در آن حالی که دل بر مرگ بستی» (اخوان ثالث،/رغنون ۲۱۳)

اخوان تمام زندگی را چیزی جز تابلویی که زندگی غمگین و حقارت بار را به تصویر می‌کشد نمی‌بیند و مرگ را تنها راه رهایی از زندگی غم‌اندود می‌بیند:

«مثل جغدی خسته و بی‌آرزو/که نشینم بر خراب زندگی/جز حقارت جز حقارت جز حقیر/چیست جز این در نقاب زندگی؟ / چیست جز این؟ نیست جز این، خواننده ام/زیر و بالای کتاب زندگی/باده می‌خواهی و پولش نیست، آه/ نیست جز کابوس وحشت‌های تلخ/کاش بر خیزم ز خواب زندگی/ای حبیبم، ای حبیبم، ای اجل/وا رهانم زین عذاب زندگی» (۲۲۰)

موضوع مرگ، ترس از آن و عشق به آن از موضوعات با بسامد بالا در شعر سیاب و اخوان است که هر دو شاعر در شرایط مختلف موضع‌گیری متفاوتی نسبت به آن داشته‌اند. با توجه به آنچه گذشت در نگاه کلی در اشعار سیاب ترس از مرگ بیشتر به چشم می‌خورد و برعکس در اشعار اخوان عشق به مرگ و تحسین آن مشاهده می‌شود.

۴. مکانیزم‌های دفاعی سیاب و اخوان در برابر اضطراب مرگ

۴-۱. نارضایتی از حال و فرار به گذشته

۴-۱-۱. واکاوی تاثیر نارضایتی سیاب از حال و فرار او به گذشته

«دلواپسی‌های ما برای مرگ و شیوه‌ی کنار آمدن‌مان با اضطراب مرگ، پدیده‌هایی سطحی نیست که توصیف یا دریافت‌شان کار ساده‌ای باشد. اولین بار در بزرگسالی هم به وجود نمی‌آید. بلکه عمیقاً در گذشته ریشه دارد و در طول زندگی، با امنیت و بقا، تغییر شکل گسترده‌ای می‌یابد» (یالوم، روان‌درمانی/گزینستانسیال ۱۱۷). به عقیده فروید یادآوری خاطرات گذشته و بازگشت به آنها دلایلی دارد، وی هنرمند را دردمندی می‌داند که برای تخفیف درد خود ناله می‌کند و با شیوه‌های حکیمانه خود را آرامش می‌دهد (تقی زاده ۲۰۱).

در عراق زمینه‌ی مسائل داخلی، اموری همچون، منع آزادی بیان، تبعید آزادمردان توسط دولت، تسلط نظام ارباب و رعیتی، سیطره‌ی بیگانگان و... از جمله مسائلی بود که سیاب و دیگر جوانان نمی‌توانستند در برابر آن بی‌تفاوت باشند (نعمان ۴۷). سیاب از جمله‌ی شاعران نوستالژیک است که بار درد ناشی از رنج زندگی بر دوشش سنگینی می‌کند از این رو شاعر به ارائه راه‌حل برای درمان آن پرداخته است. یاد کودکی برای سیاب مانند دیواری است که میان زندگی او و مرگ حایل شده است: «طفولتی، صبا، این... این کل ذلک؟/ این حیا‌ی لا یحد من طریقها الطویل سور/ کشر عن بوابه‌ی کاعین الشباک/ تفضی إلى القبور» (سیاب، *الاعمال الشعریه الکامله* ۱۹۳) (کودکی ام، جوانی ام، کجاست؟... همه آن چه شد؟/ چه شد زندگی‌ای که راه‌های طولانی‌اش را هیچ دیواری مسدود نمی‌کرد؟/ دیواری که هزاران چشم مانند تور دارد و به گورستان منتهی می‌شود)

زمانی که سیاب سراغ منزل پدربزرگش می‌رود و آن را خاموش و بی‌صدا و خالی از ساکنانش می‌بیند تنها فکری که به ذهنش می‌رسد فکر مرگ است که بر زندگی‌اش سایه افکنده است در قصیده دارجدی این حال را به خوبی به تصویر می‌کشد:

«مطفأه‌ی هی النوافذ الکثار/و باب جدی موصدٌ و بیته انتظار/و أطرق الباب فمن یجیب، یفتح؟/ تجیبنی الطفوله‌ی الشباک منذ صار/.../و حین تقفر البیوت من بُناتها/و ساکنیها، من أغانیها و من شکاتها/ نحس کیف یسحق الزمان إذ یدور» (۲۲۹) (بسیاری از پنجره‌ها خاموش شده‌اند / در پدربزرگم قفل است و خانه‌اش منتظر است / و من در را می‌زنم، پس کی جواب می‌دهد، در را باز می‌کند؟/ کودکی جوابم را می‌دهد/.../و هنگامی که خانه‌ها از ساکنانش و ترانه‌ها و شکوه‌هایش خالی می‌شود/ احساس می‌کنیم که چطور گردش زمانه ما را خرد می‌کند)

زمانی که انسان‌ها از وضع موجود به شدت سرخورده هستند، معمولاً دو واکنش نشان می‌دهند یا این سرخوردگی و نارضایتی خود را به شکل «نوستالژی» برای گذشته نشان می‌دهند و در واقع، فرد برای رهایی از رنج‌ها و آلام زندگی فعلی‌اش، به خاطره (چه در شکل جمعی و چه فردی) پناه می‌برد که این حالت را تراکم خاطره گویند و یا انسان راه‌حل این فرار را پناه بردن به عالم خیال و آرزو می‌یابد به تعبیر دیگر آرمان زاده‌ی نوستالژی و نوستالژی مولود نارضایتی از وضع موجود است (شریفیان ۶۹). سیاب در ادامه قصیده دارجدی پس از مرور خاطرات گذشته از اینکه زندگی با تلخی ادامه می‌یابد و در نهایت نیز به تلخی مرگ ختم خواهد شد اندوهگین می‌شود و می‌گوید:

«أهكذا السنون تذهب/أهكذا الحياهی تنضب؟/أحس أنني أذوب، أتعب/أموت كالشجر(سیاب، الاعمال الشعریه الكامله ۲۳۳) (آیا سال‌ها اینگونه می‌گذرد/آیا این زندگی از بین می‌رود؟/احساس می‌کنم دارم آب می‌شوم، خسته می‌شوم/مثل درخت می‌میرم).

سیاب آنگاه که راه نجات از قطعیت مرگ و رنجی که می‌برد پیدا نمی‌کند، برای تسکین درد تنهایی و رنج زندگی و تحمل‌پذیر کردن آن به گذشته و خاطرات آن پناه می‌برد؛ اما بعد از یادآوری خاطرات دچار اندوه بیشتری می‌شود چرا که هیچ نقطه‌ی اتصالی میان حال و گذشته خود نمی‌یابد: مادر، مادر بزرگ و عشق دوران کودکی و روستای موردعلاقه خود را از دست داده است، در نتیجه نوستالژی نیز احساس امنیت و آرامش را برایش به ارمغان نمی‌آورد.

۴-۱-۲. واکاوی تاثیر نارضایتی اخوان از حال و فرار او به گذشته

شاعر معاصر سعی دارد در اشعار خود رویکردی جامعه‌شناختی داشته باشد، بنابراین پیچیدگی‌های زندگی شهری و مسائل متعدد رائج در آن همچون غربت، فقر، افسردگی، بیماری، فساد و تبهکاری و معضلات شهر را از ابعاد گوناگونی مورد توجه قرار داده است (عبود ۶۶). یکی از مسائل قابل توجه در دلتنگی اخوان نیز، گذشته‌ی وسیعی است که وی گاهی آرزوی بازگشت به آن را دارد. او با مشاهده‌ی شکست‌های سیاسی خود، آرمان شهری برای خود تجسم می‌کند و با کاوش تاریخ، آن را در دوره‌ی ایران باستان جستجو می‌کند و رؤیای رجوع به آن دوران و به زمان پهلوانان و اساطیر ایرانی را دارد. او خود و هم‌فکرانش را «فاتحان قلعه‌های فخر تاریخ» می‌داند و از رؤیای شاعری حکایت می‌کند، که دوران طلایی تاریخ خود را به یاد آورده و خود را در آن ملکوت، گمشده می‌بیند:

«این شکسته چنگ بی قانون/رام چنگ چنگی شوریده رنگ پیر/... خویش را در بارگاه پر فروغ مهر/طرفه چشم‌انداز شاد و شاهد زرتشت/با پریزادی چمان و سرمست/در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند» (اخوان ثالث، آخر شاهنامه ۷۹)

می‌توان گفت، او با ترسیم ایران باستان در اندیشه و شعرش، سعی در جبران شکست سیاسی و مرمت روح سرکش و بلندش دارد. مکان و زمانی که انسان‌ها با قدرت بدن و اندیشه‌ی خود، هر ناممکنی را ممکن می‌سازند. در سروده‌ی «آخر شاهنامه» این مفهوم به وضوح بیان می‌کند و با مقایسه تاریخ طلایی ایران با زمان ظلم بارمعاصرش آرزوی بازگشت به گذشته را در سر می‌پروراند:

«ما/فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم،/شاهدان شهرهای شوکت هر قرن.../ای پریشانگوی مسکین!/پرده دیگر کن.../ما/فاتحان -شهرهای رفته‌برادیم./با صدایی ناتواتر زانکه بیرون آید از سینه.../کس به چیزی، یا پیشیزی، برنگیرد/سکه‌هامان را» (۷۷-۷۰)

در این سطرها، اخوان با تکیه بر عبارات، قلعه‌های فخر و شهرهای شوکت قرن، آرمانشهر پرشکوه ایران باستان را در تناقض با ویرانشهر بربادرفته‌ی معاصر قرار می‌دهد. زندگی در نگاه اخوان همچون جنگلی خزان زده است که همه چیز رو به نیستی و نابودی دارد: «جنگل در آستانه بی‌مهری خزان/من در کنار دره مرگ ایستاده‌ام» (اخوان ثالث، زمستان ۵۸)

اخوان به هر سو می‌رود تا بلکه بتواند نقش‌هایی را که در این شب ظلمانی بر سر و چشم در و دیوار بسته است، از آتش بی‌رحم در امان دارد. اما آنچه عاقبت بهره‌اش می‌گردد، شادمانی ستم‌پیشگانی است که شادمانه سوختنش را به تماشا نشسته‌اند.

او در شعر «میراث»، که در سال‌های اوج ملی‌گرایی‌اش، سروده شده است. به پوستین‌کهنه‌ای که از پدرانش مانده می‌نازد و از کسانی که هویت ایرانی خود را فراموش کرده‌اند و به دامن مکاتب دیگر پناه برده و این پوستین کهنه را - که سمبل معنویت به ارث رسیده از پیشینیان است - از یاد برده‌اند، انتقاد می‌کند و در آخر شعر نیز به تلاش‌های نافرجام و اخیر مردم (نهضت ملی شدن نفت) برای حفظ و بازسازی این میراث قدیمی اشاره دارد «(درستی ۱۹۶). به عقیده فروید یادآوری خاطرات گذشته و بازگشت به آنها دلایلی دارد، وی هنرمند را دردمندی می‌داند که برای تخفیف درد خود ناله می‌کند و با شیوه‌های حکیمانه خود را آرامش می‌دهد (تقی زاده ۲۰۱)؛ که یادآوری خاطرات گذشته یا نوستالژی روش کارآمدی برای آن است.

نوستالژی با خاطره ارتباط دارد؛ «خاطره یادآوری گذشته است و عمدتاً مفهوم فردی و شخصی دارد. بر این اساس خاطره به دو نوع: خاطره‌ی فردی و خاطره‌ی اجتماعی تقسیم می‌شود» (شریفیان ۲۵۲). یکی از جلوه‌های نوستالژی فردی، بازگشت به دوران کودکی و یادآوری خاطرات آن است، دورانی که غم و اندوه راهی به آن ندارد؛ و خاطره اجتماعی خاطرات مربوط به گذشته مشترک ملت‌هاست که دلیل کاربرد آن غالباً می‌تواند ایجاد امید و انگیزه در ذهن مخاطب برای تلاش در جهت شروع جدید و بازآفرینی شکوه گذشته باشد. سیاب و اخوان برای فرار از فشار حال به یاد آوری هر دو نوع خاطره پناه برده‌اند. اما اخوان برخلاف سیاب، بیشتر به خاطرات اجتماعی پناه می‌برد تا خاطرات فردی.

۴-۲. مکانیزم دفاعی ناجی برای مقابله با اضطراب مرگ

۴-۲-۱. خوانش نمود مکانیزم دفاعی ناجی برای مقابله با اضطراب مرگ در شعر سیاب

به اعتقاد یالوم، مردم برای رهایی از وحشت مرگ به دو شیوه متوسل می‌شوند تا احساس امنیت کنند. یکی اعتقاد به خاص بودن است؛ و دیگری اعتقاد به نجات دهنده غایی. این عقاید که بیشتر از توهم سرچشمه می‌گیرد عمومیت دارد و تا حدودی همه ما آن را پذیرفته‌ایم. اعتقاد به نجات دهنده

باعث می‌شود که احساس کنیم همیشه از ما مراقبت می‌شود و نیروی خارجی همیشه ما را تحت حمایت دارد. معتقدیم اگر بیمار شویم و مشرف به موت، موجودی قدرتمند ما را به جهان هستی باز می‌گرداند. به این ترتیب دو پاسخ کاملاً متفاوت به وضعیت بشری داده می‌شود. انسان یا با تمام توان از خود مراقبت می‌کند یا نیروی فوق بشری از او حمایت می‌کند: انسان یا نقش والدین خود را بازی می‌کند یا همیشه کودکی می‌کند (یالوم، *جلاد عشق* ۵). سیاب در مرحله تموزی یعنی دهه پنجاه می‌کوشد تا از خلال مرگ به عالم دیگری نفوذ کند. در واقع ایمانش به مرگ او را از اسارت شک به سمت هم آغوشی با منبع عشق جاویدان حرکت می‌دهد و این سفرش به سمت خداوند این را می‌طلبد که شاعر تمام تعلقاتی که بر روحش سنگینی می‌کند را رها کند، همه‌ی آنها را قربانی کند تا بتواند به سمت جاودانگی ازلی به پرواز در بیاید؛ در این مرحله سیاب نگاه مثبتی به مرگ دارد؛ چرا که مرگ را مقدمه‌ی شروع مجدد و زندگی بهتر می‌داند تمام اشعار تموزی سیاب از جمله «انشوده‌ی المطر و المسیح بعد الصلب»، «الاسلحه‌ی و الاطفال»، «تموز جیکور»، «مدینه‌ی بلامطر»، «النهر و الموت»، «سربروس فی بابل و رؤیا فی عام ۱۹۵۶» نمونه‌ی بارز این نگاه سیاب به مرگ است قصیده «النهر و الموت» سیاب با این جملات پایان می‌یابد:

«أودّ لو غرقت فی دمی إلى القرار/الأحمل العباء مع البشر/و أبعث الحیاه‌ی. إن موتی انتصار». (سیاب، *الاعمال الشعریه الکامله* ۱۰۷) (دوست دارم در اعماق خون خود غرق شوم/ تا این بار را به همراه بشریت به دوش کشم / و زندگی را دوباره برانگیزم. مرگ من پیروزی است.)

«بعضی مطالعات گزارش می‌کنند افراد متدین و مذهبی اضطراب مرگ کمتری دارند» (یالوم، *روان‌درمانی انگریستانسیال* ۸۵). سیاب در برهه‌ای از زمان برای مقابله با اضطراب مرگ از «مکانیزم دفاعی ناجی» که در نگاه یالوم از پرکاربردترین سازوکارهایی است که در این زمینه به کار گرفته می‌شود، مدد می‌جوید. به این صورت که با اعتقادش به خدا و توسل به او، آغوشش را مرهمی برای دردهای دنیا می‌داند، که به مدد آنها همیشه از او مراقبت می‌شود و این نیروی ماورایی همیشه او را تحت حمایت دارد. وی با همه فراز و فرودهای اعتقادی که داشت شعله‌های ایمان به زندگی و عشقی جاودانه با تکیه بر ایمان به خدا همیشه در عمق وجود او شعله‌ور بوده است. درون مایه‌های دینی اشعار سیاب را می‌توان در قصایدی از جمله: «امام باب الله، فی المغرب العربی، سفر ایوب، دار جدی، العوده‌ی لجیکور و مولد المختار دید. در ۱۹۶۱/۸/۲۶ قصیده «امام باب الله» را می‌سراید و در آن با بی‌تابی در برابر معبود فریاد می‌زند که از وضعیت ملال‌آور خود خسته شده و در نهایت از او می‌خواهد که مرگش را برساند. در این قصیده چگونگی ارتباط سیاب با خالق خود را به خوبی می‌توان دید:

«منطرحا امام بابک الكبير/أصرخ فى الظلام، استجیر: /.../أتسمع النداء؟/.../أريد أن أعيش فى سلام/كشمعهى تذوب فى الظلام/.../تعبت من توقد الهجير/.../أود لو أنام فى حماك/دئارى الآثام و الخطايا» (سیاب، *الاعمال الشعرية الكاملة* ۴۶۳) (در درگاه عظیمت ایستاده‌ام/ در تاریکی ایستاده‌ام و پناه می‌خواهم/ آیا این صدا را می‌شنوی؟/ می‌خواهم به سلامت زندگی کنم/ مانند شمعی که در تاریکی ذوب می‌شود/ از سوزش هجران به ستوه آمدم/ دلم می‌خواهد در سایه‌سار حمایت تو بخوابم/ در حالی که رواندازی از گناه و خطا بر خود دارم)

اعتقاد به نجات‌دهنده غایی یکی از آخرین مکانیزم‌های دفاعی است که سیاب در برابر اضطراب مرگ به آن دست می‌آویزد.

۴-۲-۲. خوانش نمود مکانیزم دفاعی ناجی برای مقابله با اضطراب مرگ در شعر اخوان

اخوان با وجود اینکه با یاس و ناامیدی دست و پنجه نرم می‌کند و مفاهیم فرود و تباهی در شیوهی فکری او نمود دارد؛ به دنبال راه‌گریزی از این شرایط نامطلوب می‌گردد و به توسل جستن به نیروهای الهی و معنوی می‌پردازد. نام بردن از منجیان سه دین زرتشتی، اسلام و ترسایی نشان از آن دارد که شاعر بدون نظر داشت مرزهای اعتقادی، تنها به دنبال به‌وجود آوردن تغییراتی در وضعیت کنونی خویش و البته، کشور ایران است. در قصیده‌ی قصه‌ی شهر سنگستان اعتقاد به منجی در باورهای دینی اخوان خودنمایی می‌کند این قصیده که تماماً داستان ظهور بهرام ورجاوند که در آیین زرتشت قبل از رستاخیز برخواهد خواست را روایت می‌کند، اعتقاد اخوان به نجات‌دهنده غایی را به تصویر می‌کشد:

«نشانی‌ها که می‌بینم در او بهرام را ماند/همان بهرام ورجاوند/که پیش از روز رستاخیز خواهد خاست/هزاران کار خواهد کرد نام‌آور/هزاران طرفه خواهد زاد ازو بشکوه» (اخوان ثالث، *از/ببین/اوستا* ۴۸)

عمیق‌ترین تجربه‌های انسانی همچون اضطراب، افسردگی و لذت، بیشتر در بعد زمان روی می‌دهند تا مکان. آینده تباہ کننده حالتی است که فرد احساس می‌کند زندگی و جهان در سراسیمی قرار دارد. پیامد نهایی تمام اشیا تباہی است و پدیده آینده خود آنها نیز لبریز از تباہی است و در برابر این ترس آینده خیالی وجود دارد که عبارت است از این آرزو که روزی اوضاع فرق خواهد کرد: ناجی خواهد آمد و شرایط در آینده رو به بهبود خواهد رفت (پروچاسکا ۱۵۱). ما برای کنار آمدن با واقعیت مرگ، با کمک اسطوره‌های مذهبی و غیرمذهبی منکر آن می‌شویم؛ یا مرگ را از ذهنمان دور می‌کنیم؛ به آن صورت خوشی می‌دهیم (بازگشت به وطن، الحاق به خدا، آرامش ابدی)؛ به کمک اساطیر منکر آن می‌شویم، با کارهای ماندنی به سوی جاودانگی می‌رویم ولی ذهن ناخودآگاه ما جلوی اضطراب شدید را می‌گیرد و اضطراب مرگ را از مرگ جدا می‌کند. این تفکیک ناآگاهانه است، آن را نمی‌بینیم ولی

در مواقعی که دیگر انکارناشدنی است وجود آن را می‌پذیریم و اضطراب مرگ با تمام قدرت چهره نشان می‌دهد. مثلاً وقتی عزیزی می‌میرد: ... (یالوم، جلد عشق ۳-۴)

اخوان در قصیده «زمستان» برای نجات از زمستان سرد و ظلم‌بار ایران زمانی که تمام درها را به سوی خود بسته می‌بیند دست به دامن جوانمرد منجی و مسیح زندگی بخش می‌شود:

«ای جوانمرد من!!! ای ترسای پیر پیرهن چرکین! / هوا بس ناجوانمردانه سرد است! / ... آی... / دمت گرم و سرت خوش باد! / سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای» (اخوان ثالث، *از این اوستا* ۱۰۸)

سیاب و اخوان برای کنار آمدن با واقعیت مرگ به روش‌های متعددی متوسل شده‌اند. زمانی آن را انکار کردند و گاهی به کمک اسطوره‌های مذهبی و غیرمذهبی از قطعیت آن کاستند و گاهی آن را همچون هیولایی در کمین زندگی خود دیدند، و در نهایت با بازگشت به خداوند و راز و نیاز با او سعی کردند اندکی از فشار مرگ را در ذهن خود بکاهند. توسل به نجات دهنده غایبی در زندگی سیاب در دهه شصت یعنی ده سال آخر زندگی‌اش بیش از هر زمانی خودنمایی می‌کند درحالی‌که این اندیشه در اخوان منحصر به سال‌های آخر زندگی‌اش نمی‌شود.

۳-۴. پذیرش مرگ

۳-۴-۱. واکاوی نمود پذیرش مرگ در شعر سیاب

وحشت مرگ، پدیده‌ای فراگیر و همه‌جایی است و چنان عظمتی دارد که بخش قابل ملاحظه‌ای از انرژی زندگی صرف انکار مرگ می‌شود. اضطراب مرگ درون مایه اصلی تجربه انسانی از عمیق‌ترین پدیده‌های فردی، همچون دفاع‌ها، انگیزه‌ها، رویاها و کابوس‌ها و... را شامل می‌شود. یکی از راه‌های رهایی و درمان درد و اندوه حاصل از اندیشیدن به مرگ، پذیرفتن آن است:

«یعنی باور به اینکه هرچند مرگ از لحاظ فیزیکی انسان را نابود می‌کند اما ایده مرگ او را نجات می‌دهد. اما درحقیقت این دیدگاه که مرگ نقش مثبتی در زندگی دارد به راحتی پذیرفته نمی‌شود. بخشی از بهترین آثار ادبی ما تاثیرات مثبت رویارویی با مرگ را در یک شخص به تصویر کشیده‌اند از جمله جنگ و صلح و مرگ ایوان ایلیچ تولستوی. در این داستان‌ها می‌بینیم که شناخت مرگ هرچند حسی تلخ به زندگی می‌دهد اما تغییری اساسی در دورنمای زندگی ایجاد می‌کند و می‌تواند انسان را از حالت زیسته‌ای که با سرگرمی، آسایش و اضطراب‌های رقت‌انگیز مشخص می‌شود به حالتی اصیل‌تر انتقال دهد (یالوم، *یالوم خوانان* ۲۲۰-۲۹۰).

یالوم در کتاب «خیره به خورشید» خود این موضوع به‌طور کامل و مفصل توضیح داده‌است. سیاب بعد از تمام فرود و فرازهایی که در رابطه با مرگ تجربه کرد در نهایت برای رهایی از فکر آن به سمت پذیرش مرگ راه جست و در نامه‌ای به دوستش می‌نویسد:

«گمان نکن که من بدبین شده‌ام، بلکه بر عکس. ولی نگرش من نسبت به مرگ عوض شده‌است. دیگر از مرگ نمی‌ترسم. هر وقت که بخواهد می‌تواند به سراغم بیاید. احساس می‌کنم مدت طولانی زندگی کرده‌ام. من با گیلگمش در ماجراجویی‌هایش همراه بوده‌ام و در سرگشتگی‌های اولیس. من تمام تاریخ عربی را زندگی کرده‌ام. آیا این کافی نیست؟! (سیاب، *تالیفات نثری سیاب ۸۰*)

مرگ واقعیتی است که میزان هراس از آن بستگی به طرز فکر افراد دارد. از آنجا که مرگ و یاد آن یکی از دغدغه‌های همیشگی شعر سیاب است، یکی از راه‌های رهایی و درمان درد و اندوه حاصل از اندیشیدن به مرگ در شعر او، پذیرفتن تقدیر است؛ و این در حالی است که سیاب با اکراه و از روی خشم و عصیان به تقدیر ایمان می‌آورد. در قصیده «النهر و الموت» که موضوع کلی آن خیزش بعد از فنا است خطاب به بویب عالم مرگ را عالمی غیر قابل تفسیر توصیف می‌کند که جز پذیرش راه دیگری در برابر آن نمی‌توان پیدا کرد:

«أغابهی من الدموع أنت أم نهر؟... فالموت عالمٌ غریب یفتن الصغار/و بابه الخفی کان فیک یا بویب» (سیاب، *الاعمال الشعریه الکامله ۱۰۶*) (آیا تو جنگلی از اشکی، یا رودخانه؟... مرگ دنیای عجیبی است که کودکان را می‌فریبد/ و در نهانش در توست ای بویب).

سیاب مرگ را جلوه‌ای در مقابل حزن دائم وضع کرد و پیوسته هر وسیله‌ای را برای درک کنه آن به‌کارگرفت اما نهایتاً تسلیم آن شد. در این مرحله ترانه‌هایی با موضوع ایوب در ذهن و اندیشه او نقش می‌بندد و تلاش می‌کند خود را برای پذیرفتن واقعیت آماده کند و به استقبال مرگ برود (الورقی ۲۹۷). در قصیده «سفر ایوب» به پذیرش کامل مرگ می‌رسد و آنرا هدیه‌ای از طرف خدا معرفی می‌کند:

«لا یهدأ الداء عند الصباح/و لا یمسح اللیل اوجاعه بالردی/ولکن ایوب أن صاح صاح/لک الحمد إن الرزایا ندی» (سیاب، *الاعمال الشعریه الکامله ۴۷۳*) (درد این بیماری تا بامداد فرو نمی‌نشیند/ و شب دردهایش را با مرگ نابود نمی‌کند/ اما ایوب هنگامی که گریه کرد فریاد زد/ الحمد لله بلاها بخششی از توست).

سیاب در چندسال آخر عمرش وارد مرحله‌ای جدید می‌شود که مقوله مرگ در آن به فلسفه ذاتی بدل می‌گردد. در این مرحله که گریزی از مرگ نمی‌بیند به این نتیجه می‌رسد که چون تاریکی همچون روشنایی از جانب خداست پس مرگ نیز مانند زندگی هدیه‌ای از طرف خداوند است و باید آن را خوش داشت:

«لک الحمدُ إن الرزایا عطاء/و إن المصیباتُ بعضُ الکرّم» (۴۸۲) (سپاس تو را این بلاها، هدیه ای از طرف توست/و این مصیبت‌ها نوعی بخشش است)

مشاهده می‌کنیم هنگامی که سیاب به‌طور ذاتی به مرگ می‌پردازد و آن را از نزدیک احساس می‌کند و در نتیجه رابطه‌اش با مرگ به صورت تسلیم و پذیرش آن به عنوان پایان ناگزیر زندگی می‌باشد. در نتیجه در چندین قصیده می‌بینیم که با زندگی وداع می‌کند و مدام خود را قانع می‌کند که این فرجام تلخ را بپذیرد:

«سأخذُ دربی فی الوهم و أسیرُ فتلقانی أُمّی» (۲۲۱) (مسیرم را در رویا ادامه خواهیم داد و راه می‌پیمایم تا اینکه مادرم مرا در آغوش کشد)

هرچند سیاب از مرگ هراس دارد، مرگ را برای خود حتمی می‌داند لذا تلاش می‌کند از زندگی بهره لازم را ببرد و آن را با تمام وجود درک کند:

«سهرتُ لأننی أدری/بأنی لن اقبلُ ذات یومٍ وجنهی الفجر/ سيقبلُ مطلقا فی کل عَشٍّ نغمه‌ی و جناح/ و سوف أكون فی قبری» (۳۳۶) (من شب را بیدار ماندم چراکه می‌دانم هرگز رخسار سپیده دمان را بوسه نخواهم زد/ اگرچه که سپیده دم درهر آشیانه‌ای شنونده چهچه پرندگان و صدای بال زدنشان خواهد بود/در آن زمان من در گور خود آرمیده خواهم بود)

۴-۳-۲. واکاوی نمود پذیرش مرگ در شعر اخوان

زندگی و مرگ در شعر اخوان نیز دوشادوش هم پیش می‌روند که گاهی در تضاد با هم قرار می‌گیرند. از این رو می‌توان گفت: خودآگاهی «زندگی» و ناخودآگاهی «مرگ» در برابر هم قرار دارند و هرچند باوجود مرگ معنای زندگی بیهوده خواهد شد، باید آن را پذیرفت و به زندگی ادامه داد: «مرگ می‌گوید: هوم! چه بیهوده/زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست،/باید زیست،/باید زیست!...» (اخوان ثالث، سه کتاب ۸۲)

و در چکامه شکار از دفتر زمستان باوجود سردی و تاریکی مرگ با تسلیمی تلخ، مرگ را برای زندگی خود می‌پذیرد:

«جنگل در آستانه‌ی/ابی مهری خزان/من در کنار دره مرگ ایستاده ام/.../راه است او، همین و دگر هیچ راه، راه» (اخوان ثالث، زمستان ۵۶)

در این قصیده اخوان با شیوه داستان‌گویی قصه‌ی مرگ و زندگی و چرخه حیات را در جنگل روایت می‌کند و با مقوله مرگ به عنوان بخش اصلی زندگی روبرو می‌شود و آن را می‌پذیرد.

پذیرش مرگ آخرین مکانیزم دفاعی است که سیاب و اخوان در برابر اضطراب مرگ به کار گرفته‌اند. آنچه از بررسی اشعار سیاب و اخوان برمی‌آید این است که اخوان نسبت به سیاب پذیرش بیشتری نسبت به مرگ دارد و در بسیاری از اشعار پذیرای مرگ است و انتظار آن را می‌کشد.

۳- نتیجه‌گیری

۱. براساس نظریه‌ی اگزیزتانسیالیسمی یالوم انسان‌ها با چهار دغدغه وجودی روبرو هستند که نحوه رویارویی و واکنش به آن در جهان بینی و سطح اضطراب فرد تاثیر دارد. این چهار دغدغه عبارتند از: مرگ، آزادی، انزوا و بی‌معنایی که دغدغه مرگ نسبت به سه اضطراب دیگر فراگیرتر است. سیاب و اخوان باتوجه به نگرشی که نسبت به مرگ داشته‌اند به شیوه‌های مختلف نسبت به آن واکنش نشان داده‌اند.

۲. یکی از مسایل اساسی در نگرانی و هراس سیاب و اخوان ثالث، مرگ است. سیاب از تمام پدیده‌هایی که یاد آور مرگ و نیستی هستند می‌ترسد و اخوان از واژه‌های تلخ و زنده برای توصیف مرگ استفاده می‌کند.

۳. روش‌های مختلفی که دو شاعر برای مقابله با اضطراب مرگ به کار گرفته‌اند عبارتند از: انکار، فرار به گذشته، پناه برد به منجی و پذیرش آن.

۴. طبق نظریه یالوم شرایط نابسامان زندگی و نارضایتی از زمان حال و مرگ عزیزان از جمله عواملی است که به مرگ‌اندیشی در شخص منجر می‌شود. از آنجا که سیاب و اخوان در طول زندگی شان، عزیزان خود را از دست داده‌اند، بنابراین این تجربه را به صورت مداوم، نزدیک به خودشان احساس نموده و از اندیشیدن به آن دچار اضطراب گشته‌اند و این موضوع به صورت تکراری در اشعار هر دو شاعر دیده می‌شود.

۵. نارضایتی از شرایط زندگی نیز موجب ایجاد اضطراب مرگ و همچنین پناه جستن به گذشته می‌شود، سیاب و اخوان هر دو در شرایط بسیار نامطلوب به سر می‌بردند و همین امر، باعث شده است که هر دو شاعر که در شعرشان مرگ را به عنوان راه نجات از سختی برگزینند.

۶. به نظر می‌رسد که مرگ برای سیاب و اخوان یک تجربه تلخ و یک برزخ بوده است که توانایی‌های آن را نداشته‌اند. یک نیروی ویرانگر که صفای زندگی را تیره و تار می‌ساخته به گونه‌ای که هیچ معنایی برای زندگی باقی نگذاشته و زندگی را بی‌مفهوم نموده‌است.

۷. سیاب و اخوان برای مقابله با اضطراب مرگ از مکانیزم‌های دفاعی: نوستالژی، توسل به ناجی و پذیرش مرگ به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر زندگی استفاده کرده‌اند.

References

- Abbas, Ehsan. *Badr Shakir Al-Sayyab Studies in Life and Poetry*, sixth edition, Al-moassesa al-arabiya le-derasat va al-nashr, Beirut, 1992
- Aboud, Hana. *Morphology of the city in Syrian poetry*, al-mawqef al-adabi, Damascus, 1980
- Ali, AbdulReza. *Myth in the poetry of Al-Sayyab*, second edition, Dar Al-Raid Al-Arabi, Beirut, 1984
- Akhavan salaes, Mahdi. *Three books: In the Small Autumn Yard, In jail, Life says: But have to live... Hell but cold, Zemestan*, Tehran, 1374/1995
- . *I love you, O old Land*, Morvarid, Tehran, 1385/2006
- . *The end of Shahnameh*, Ninth edition, Morvarid, Tehran, 1369/1990
- . *From this Avesta*, Morvarid, Tehran, 1391/2012
- . *Winter*, Twenty-fourth edition, Zemestan, Tehran, 1386/2007
- . *Arqanoun*, Morvarid, Tehran, 1369/1990
- Al-Dawi, Ahmad Arafat. *The Function of Tradition in Contemporary Arabic Poetry*, translated by Eyedi, Seyyed Hossein, first edition, Ferdowsi University, Mashhad, 1384/2005
- Al-Waraqi, Saeed. *In Contemporary Arabic Literature*, fourth edition, Dar Al-Nahda, Beirut, 1984
- Al-Jayousi, Salma Khadra. *Reflections and movements in the new Arabic poetry*, first edition, Markaz derasat al-vahda al-arabiya, Beirut, 2001
- Barvasi, Esmael, Heydarian shahri, Ahmadreza, Nzeri, Hossein "Sojourn and the soul transformed in the poetic theme of Shirko Bikass and Maroof Al-rassafi", *Research in Contemporary World Literature Journal*, Vol 27, no 1, Spring and Summer 2021(231-272).doi: 10.22059/JOR.2020.297006.1944.
- "A poetic output originating from sadness and homelessness in the poems of Abdullah Pashio and Maruf Rasafi" *Research in Contemporary World Literature Journal*, Vol 27, no 1, Spring and Summer 2020(143-191)doi: 10.22059/JOR.2019.275016.1808.
- Bollata, Isa. *Badr shakir al-Sayyab, Life and Poetry*, Beirut, Dar al-Nahar, 2007
- Dorsti, Ahmad. *Political Poetry in the Second Pahlavi Period*, Markaz asnad enghelab eslami, Tehran, 1389/2010
- Ghonaymi Hilal, Mohammad. *New Literary Criticism*, Dar Al-Thaqafa - Dar Al-Awda, Beirut, 1973
- Habibi, Mahboobeh & Ahmadreza Heidaryan shahri. "A Comparative Reading of the Image of Dystopia in the Poems of Sayyab and Akhavan Sales". *Journal of Arabic Language & Literature*. Vol 13, Issue 3 - Number 26, 2021(97-116). doi: 10.22067/jallv13.i3.2107-1065

- Heidaryan shahri, Ahmadreza. "A Comparative Reading of Apocalyptic Vision in Badr Shakir al-Sayyab & Forough Farrokhzad's Poetry". *Journal of Arabic Language & Literature*. Vol 5, Issue 8 - Number 8, 2013(59-83). doi:10.22067/jall.v5i8.24193.
- Kakhi, Morteza (collector). *The Voice of Awakened Wonder*, Second Edition, Morvarid, Tehran, 1382/2003
- May, Rollo. *Freedom and Destiny*, Seyed Mohammad Baqer Hosseini Fayyaz, Arjmand, Tehran, 1392/2013
- Noman, Khalaf Rashid. *Sadness in the Poetry of Badr Shakir Al-Sayyab*, Dar Al-Arabiya for Mediam, Beirut, 1426/2005
- Parsaei, Mahboubeh & Ahmadreza Heidaryan shahri. "Inspiring Voices in Badr Shaker Al-Sayyab's Poems Based on Theory of Morris Gramon's". *Journal of Arabic Language & Literature*, Vol12, Issue 2 -Number23,2021(112-130). doi:10.22067/jallv12.i2.82588
- Prochaska, James. *Theories of Psychotherapy*, translated by Yahya Seyed Mohammadi, Roshd Publishing, Tehran, 1385/2006
- Rajaei, Najmeh. *The Myth of Liberation, Psychological Analysis of Myth in Arabic Poetry*, Ferdowsi University Press, Mashhad, 1381/2002
- Sayyab, Badrshakir. *Complete Poetry Works*, Dar al-Hurriya, Baghdad, 2000
- . *Sayyab prose works*, translation: Mahboubeh Habibi and Fatemeh Habibi, compiled by: Hassan Ghorfi, Sokhan Gostar Publications, Mashhad, 1392/2013
- seddighi, Bahar, "Retrieving the Signs of Stream of Consciousness in the Poetry of Adonis", *Journal of Arabic Language & Literature*, Vol 11, Issue 1, 2019(253-287). doi:10.22067/jall.v11i1.74275.
- Sharifian, Mehdi and Teymouri, Sharif. "A Study of the Process of Nostalgia in Contemporary Persian Poetry (Based on Poems: Nima Yoshij and Mehdi Akhavan Sales)" *Kavosh name*, No. 12. pp. 33-62, 1389/2011
- Taghizadeh, Fatemeh et al. "Compilation of Existential Psychotherapy Package Based on the Thought of Jalaluddin Mohammad Molavi And its effectiveness in treating depression and increasing my level of development", *Journal of Clinical Psychology*, No. 9, Year 3, pp. 1-20 1391/2013
- Yalom, Irvin D. *The Yalom reader*, translated by Hossein Kazemi Yazdi, Pendar Taban, Tehran: 1397/2018
- . *Love's Executioner*, translated by Mahshid Yasaii, Azmoun Publishing, Tehran, 1386/2007
- . *Existential psychotherapy*, Sepideh Habib, Ney, Tehran, 1392/2013